

# پیچیده در عاشقی

(جستارهایی کوتاه در اندیشه مولانا)

زهرا غریب‌یان لواسانی



نشر ایش

۱۴۰۳



سرشناسه: غریب‌یان لواسانی، زهراسادات، ۱۳۵۰-  
عنوان و نام پدیدآور: پیچیده در عاشقی: (جستارهای  
مشخصات نشر: تهران: انتشارات اریش، ۱۴۰۳.  
مشخصات ظاهری: ۱۷۸ ص.

شابک: ۹۷۸۶۲۲۶۷۱۲۸۷۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب‌نامه: ص. [۱۷۷]-۱۷۸.

عنوان دیگر: جستارهایی کوتاه در اندیشه مولانا.

موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: Criticism -- 1207 - 1273 Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207 - 1273  
interpretation and

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد

Persian poetry -- 13th century -- History and criticism

رده‌بندی کنگره: ۵۳۰۵ PIR

رده‌بندی دیوبی: ۸۱۳/۱ فا

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۹۱۶۰۶



نشر اریش

پیچیده در عاشقی

زهرای غریبیاں لواسانی

ویراستار: کوثر راه‌دان

نمونه‌خوان‌ها: مهدیه جواد، زهرا تقی‌زاده

طراح جلد: بابک زبان‌فهم

صفحه‌آرا: امید مقدس

چاپ نخست: ۱۴۰۳

چاپ و صحافی: قشقای

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۱۲-۸۷-۳

شمارگان: ۲۰۰

بها: ۱۸۰ هزار تومان

این اثر تحت حمایت قانون مؤلفان و مصنفان قرار دارد. هرگونه کپی‌برداری از کتاب به هر شکل بدون اجازه

کتابی ناشر پیگرد قانونی دارد. کلیه حقوق کتاب متعلق به ناشر است.

[www.arishpublication.com](http://www.arishpublication.com)  
[arishpublication@gmail.com](mailto:arishpublication@gmail.com)

 @arishpublication  
 @arishpub

## فهرست

|    |                                            |
|----|--------------------------------------------|
| ۱۱ | مقدمه .....                                |
| ۱۱ | من و مثنوی مولانا .....                    |
| ۱۹ | چرا مثنوی کهنه نمی شود؟ .....              |
| ۲۲ | از مستم خدا تا رمز سماع مولانا .....       |
| ۲۵ | خواب و بیداری از نظرگاه مولانا .....       |
| ۲۸ | شراب و صاف روی مولانا .....                |
| ۳۰ | مولانا و روزه .....                        |
| ۳۴ | مولانا، بایزید و شیخ رفا .....             |
| ۳۶ | وسعت روح مولانا .....                      |
| ۳۸ | اسبان چموش روح از نظر مولانا .....         |
| ۴۰ | مرگ آگاهی نزد مولانا و مارتین هایدگر ..... |
| ۴۲ | نحوی و کشتیبان در مثنوی مولانا .....       |
| ۴۴ | مولانا و زبان حیوانات .....                |
| ۴۷ | عشق در کلام مولانا .....                   |
| ۵۰ | معنای ده و شهر در اندیشه مولانا .....      |
| ۵۳ | کامو، مولانا و درد ورنج بشر .....          |
| ۵۵ | سکوت و مثنوی مولانا .....                  |
| ۵۷ | تلاش و کوشش نزد مولانا .....               |
| ۵۸ | لقمه های اندیشه در مثنوی مولانا .....      |
| ۶۰ | مولانا و نگاه به پاییز .....               |
| ۶۱ | مولانا و حقیقت خدا .....                   |
| ۶۳ | انواع باد در زبان مولانا .....             |
| ۶۴ | رنگ در دیدگاه مولانا .....                 |

|     |                                |
|-----|--------------------------------|
| ۶۶  | ازدهای نفس در مثنوی مولانا     |
| ۶۸  | مفهوم گناه از دید مولانا       |
| ۷۱  | تعبیر باران در عرفان مولانا    |
| ۷۲  | نور و روشنائی در مثنوی مولانا  |
| ۷۵  | مولانا و عید حقیقی             |
| ۷۶  | ماه در تعبیر مولانا            |
| ۷۸  | آسمان در عرفان مولانا          |
| ۸۰  | خداوند در مثنوی مولانا         |
| ۸۲  | بهار، رقیب و جان مولانا        |
| ۸۴  | آزادگی در مثنوی مولانا         |
| ۸۵  | مولانا و مفهوم بهار            |
| ۸۹  | مولانا و عالم سرخس             |
| ۹۱  | مولانا و قند اسرار             |
| ۹۳  | مولانا و ذوالفقار علی (ع)      |
| ۹۵  | اقبال لاهوری و تأثیر از مولانا |
| ۹۷  | چاه یا جهان در باور مولانا     |
| ۹۹  | آفتاب جان در چشم مولانا        |
| ۱۰۱ | غم و شادی در نگاه ژرف مولانا   |
| ۱۰۳ | مرغان آبی در زبان مولانا       |
| ۱۰۵ | نظر مولانا درباره موسیقی       |
| ۱۰۶ | بلوغ در تفکر مولانا            |
| ۱۰۷ | درد طلب در فرمایش مولانا       |
| ۱۰۹ | معنای رنج در اندیشه مولانا     |
| ۱۱۲ | ایمان و کفر در نگاه مولانا     |
| ۱۱۴ | باغ و درخت در باور مولانا      |
| ۱۱۸ | چونان پروانه‌ای در نزد مولانا  |

|          |                                     |
|----------|-------------------------------------|
| ۱۲۱..... | معنای زندگی و مرگ به روایت مولانا   |
| ۱۲۶..... | راز ستاره‌ها در آسمان مثنوی         |
| ۱۲۷..... | زمین و هجرت بزرگ مولانا             |
| ۱۲۹..... | مولانا و سفر دردمندانه              |
| ۱۳۵..... | مولانا و تماشای جوی آب              |
| ۱۳۶..... | چشم آینه جان مولانا                 |
| ۱۳۹..... | ماه و شنا در بحر معنای مولانا       |
| ۱۴۱..... | باجهت مثنوی با شاهنامه              |
| ۱۴۳..... | مولانا و سالان نی                   |
| ۱۴۵..... | سایه و وحدت در اندیشه مولانا        |
| ۱۴۸..... | آتش در وادی عشق                     |
| ۱۵۰..... | مولانا و شتر در کویر بیابان         |
| ۱۵۲..... | نظر مولانا دربارهٔ حمامات و سقاخانه |
| ۱۵۴..... | دیدار با حقیقت ناب زندگی            |
| ۱۵۶..... | مولانا عارفی رها از زمان            |
| ۱۵۷..... | راز ستاره‌ها در آسمان مثنوی         |
| ۱۵۹..... | حقیقت دین در باور مولانا            |
| ۱۶۳..... | شعری که از مولانا نیست              |
| ۱۷۳..... | کتابنامه                            |

## مقدمه

### من و مثنوی مرید نا

سال ۱۳۸۶ بود و من به اتفاق کوچکی که از طوفان سهمگین اقیانوس بزرگی بی‌خبر باشد، به سواهی خیر پا در میان جهانی بزرگ گذاشتم که بزرگانی چون استاد فروزانفر، سایه، زرین کوب و حاجی سبزواری در آن غواصی کرده و اعتراف کرده بودند که توان پیش رفتن در اعماق آن را ندارند. تدریس مثنوی در کتابخانه دکتر عباس از همین جا و با خوابی شروع شد که دوست عزیزی دیده بود و پیشنهاد تدریس مثنوی در آنجا را به من داد. در خواب، دکتر شهیدی از او خواسته بود در خانه‌اش مثنوی تدریس شود و برگه‌ای را امضا کرده بود و اسم کانون آب و آفتاب را تکرار می‌کرد و ما هم نام محفل‌مان را به خاطر دکتر و اینکه این دو نام از نمادهای مهم مثنوی هستند، «آب و آفتاب» گذاشتیم. کتابخانه دکتر شهیدی، خانه‌ای بود و ته یک کوچه بن‌بست در میدان ۵۸ نارمک قرار داشت. کتابخانه‌ای که کتاب‌هایش انتظار خواننده اهل دلی را می‌کشیدند و همچنین رده انگشتان و نگارش‌هایش بر روی کتاب‌ها دیده می‌شد. حیاط باصفای خانه استاد در میان آن خانه قدیمی، مثل تکه‌ای از بهشت می‌درخشید و ما تابستان‌ها کلاس مثنوی را در حیاط برگزار می‌کردیم؛ در کنار حوضی که فواره‌های روشنش روح را با کلام مولانا پرواز می‌داد، در کنار درختانی که با ایسات مثنوی خانه فرشتگان

می‌شد.

درخت برای مولانا ارتباط با عالم الهی بود. در قرآن مجید از درختانی رمزناک و فراطبیعی، از جمله درخت طوبی و سدر، سخن به میان آمده است. در ذهن و زبان مولانا نیز، انسان همانند درختی است که باغبانش خداوند است و مولانا از خداوند می‌خواهد که درخت وجودمان را به خوبی‌ها پیوند زنیم تا به کزی رشد نکند.

بهار سال ۸۷ بود و کلاس‌های مثنوی هر هفته در مرکز حیاط آن خانه قدیمی که کتابخانه استاد شهیدی بود، برگزار می‌شد. در وسط حیاط خانه، حوضی فیروزه‌ای رنگ قرار داشت که هر یکشنبه انعکاس روح عاشقان مولانا می‌شد. مگر غیر از این است که در قلب معماری خانه ایرانی، حوض یادآور آسمان است که در زمان ما، به یاد عالم معنا می‌اندازد؟ حوض نشانه دل عارف است و حکم آینه‌ای را دارد که عالم برین در آن جلوه‌گر می‌شود. هر یکشنبه عصر تا تاریک شدن هوا، ما در این خبری از فضای بیرون از آن خانه، در ساحت مقدس مثنوی زندگی می‌کردیم. دغدغه پایان‌ناپذیر انسان برای بیرون رفتن از محدودیت‌ها و رسیدن به عالم غنای بی‌زمانی، بی‌رنجی و بی‌مرگی، روح را به سوی درخت می‌کشاند و از حال درخت داشت و نفخه روحانی درخت با آب که نماد خداوند است، گِل بر آسمان را می‌شست.

به‌باور پروفیسور شیمل<sup>۱</sup>، مثنوی جویباری از سمت خدا به سوی انسان است و ما چون دلمان با مثنوی صاف می‌شد، عالم بالا را در خود منعکس می‌دیدیم.

کف حوض لاجوردی حیاط نیز نشانه آسمانی بود که روحمان را با مثنوی به عالمی که دوست داشتیم، می‌برد و رنگ لاجورد یادآور تمامی گنبد‌های مساجد و کاشی‌کاری‌های معماری ایرانی و وامدار اندیشه شهاب‌الدین

سهروردی از عالم ملکوت بود.

آن روزها دوستان عزیزی به آن خانه می‌آمدند و در اعجاز مثنوی، روح‌ها صیقل می‌یافت و از نردبان آسمان بالا می‌رفت. کلاس‌های مثنوی، بهار و تابستان در حیاط باصفای خانه دکتر شهیدی برگزار می‌شد و ابیات زیبای دفتر اول مثنوی از «نی‌نامه» تا داستان «طوطی و بازرگان»، روح را به عالم بی‌انتهای ازلی می‌برد:

بشنو این می‌چون شکایت می‌کند / از جدایی‌ها حکایت می‌کند

کز نیستن تا مرا بیریده‌اند / در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم رحا / رحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور مان / صل خویش / بازجوید روزگار وصل خویش

(مثنوی، د ۴/۱)

عشق در هوای خانه موج می‌زد و تک‌تک آجرهای حیاط و کتاب‌های

کتابخانه، مثنوی خوان و سمیع و بسیم می‌شدند. در آن خانه بود که من،

عاشق دیوارهای خاک‌گرفته‌ای شدم که با جان انسان حرف‌ها داشت:

جمله ذرات عالم در نهان / با تو می‌گویند، ایروان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم / با شما نام بران ما ناخوشیم

چون شما سوی جمادی می‌شوید / محرم جان جمادی نمی‌شوید؟

(همان، ۲۰۲۱-۲۰۱۹)

در یکی از راهروها اتاق کوچکی بود که نمازخانه کوچک استاد و اتاقی

برای خلوت روح در آنجا قرار داشت. همه فضای آن خانه فرصتی برای

زندگی در ساحت مثنوی معنوی بود.

فکر می‌کنم من با درک و حضور در آن خانه قدیمی و بعد سال‌های

طولانی تدریس در خانه‌موزه دکتر معین - که خانه تاریخی و زیباتری بود -

عاشق خانه‌های قدیمی شدم و هنوز باور دارم، روح و صفایی که در معماری

خانه‌های قدیمی وجود دارد، در خانه‌های امروزی حس نمی‌شود. در ساخت خانه‌های قدیمی، ارتباط روح با معماری در نظر گرفته می‌شد. ارتفاع دیوارها و سقف بلند اتاق‌ها، ارتباط معناداری با ساحت وجودی انسان داشت. اولین قدم اهل خانه و مهمان، در حیاط خانه بود و حیاط به منزله روح خانه و ایوان‌ها و اتاق‌ها هر کدام سمبلی از نفس و جسم بودند. در ساخت بنا همواره به نور و جایگاه تابیدن آن در معماری خانه دقت می‌شد؛ چراکه نور خورشید همواره عنصری اهورایی بود و نور در معماری ایرانی، از حضور احترام‌آمیز نور و ایجاد نور و شعف در وجود انسان برخاسته بود که ریشه‌اش را در حکمت و عرفان می‌توان پیدا کرد.

در معماری ایرانی حتی از اشکال هندسی برای ترکیب ریاضی‌وار ذهن و روح استفاده می‌شد. اگر تزیینی در خانه بود، هر تزیین مفاهیم و کارکردهای خاص خود را داشت؛ گاه خورشیدی و گاه نقوش گیاهی و گل، نشان‌دهنده حضور انسان ایرانی بود که دل به سوی باغ و کتابت دارد و جان و دل خود را به شعر بسته و شاعری در رث‌های اوست. ما در خانه قدیمی‌ای که نفس دکتر شهیدی نیز در آن حس می‌شود، موسیقی می‌خواندیم و دل به کلام مولانا می‌سپردیم. هرکس جرعه‌ای می‌نوشت، ذوق و عطشش فزونی می‌یافت تا هفته بعد که دوباره برای دیدار با مولانا می‌آمد. در آن خانه زیبا بود که تصمیم گرفتم داستان زندگی مولانا را بنویسم. نیار به داستان زندگی مولانا در کنار مطالعه مثنوی به فهم آن کمک می‌کرد. بسیاری از دوستان از زندگی مولانا اطلاع کاملی نداشتند و چون زندگی مولانا از افکارش جدا نبود، این مهم بیشتر احساس می‌شد.

کتاب باغ سبز عشق، از زندگی من با مولانا زاده شد و این به خاطر عشقی است که به اندیشه‌های او داشتم و دارم. امروزه گرایش به عرفان مولانا بسیار شده و جامعه ایرانی توجه زیادی به مولانا نشان می‌دهد. البته این گرایش و

عشق به مولانا و شمس از جهتی خوب و ستایش برانگیز است، اما از سویی دیگر پدیده‌ای نامیمون و نشانه‌بی‌هویتی و تب‌بالایی است که در برهه‌ای ایجاد می‌شود؛ چراکه عده‌ای از سر ناآگاهی به شمس و مولانا روی می‌آورند، به خصوص کسانی که در رابطه شمس و مولانا به دنبال عشق‌های رمانتیک می‌گردند و فهمی سطحی از این دو شخصیت دارند. در واقع مسائل مختلفی رویکرد امروزی به مولانا را ایجاد کرده است:

- گرایش به دین‌فکری در جامعه ایرانی امروز که در جهان غرب هم دیده می‌شود. در آمریکا نیز ترجمه‌های سطحی از شعرهای مولانا، در ترویج یک نوع هنجار خاص، شناخت مولانا و شمس تأثیرگذار بوده است و جز عده‌ای که با تفکر عمیق مولانا آشنایی دارند، بقیه از این بزرگان، شخصیتی نمایشی ساخته‌اند.

- در جامعه ایرانی، دین‌گرایی بسیار به معنویت از دیگر آموزی است که فرد ایرانی را به جهان مولانا علاقه‌مند می‌سازد.

- گاهی نگاه سانتی‌مانتال، عاشقانه و سواخ از ملاقات شمس و مولانا نیز بستر مناسبی برای شعرهای عاشقانه مولانا را می‌سازد که البته اشعار جعلی هم در این میان راه خود را به خوبی پیدا می‌کند.

- گاه مولانا به چهره پیر و مراد درمی‌آید و کسانی که گرایش‌های صوفی‌گری دارند، باز از او قالب و مسلکی می‌سازند تا پیران شوند، هرچند که او خود از قالب‌ها درآمده بود و در شش دفتر مشنوی، ما را از تنگناهای قشری بیرون می‌آورد.

- عده‌ای نیز او را از خود می‌دانند و می‌کوشند او را در عرفان اسلامی بگنجانند، درحالی‌که اندیشه مولانا فراتر از محدودیت‌ها بود و مذهب خویش را مذهب عشق می‌نامید.

- در برخورد با تفکر مولانا، گروهی نیز از سر درد به مشرب او روی

می‌آورند. چون مولانا نگاهی بسیار متفاوت و باز به مسائل دینی دارد و به کثرت‌گرایی دینی قائل است و بدون تعصب و در زیباترین شیوه به باطن و گوهر دین ورود می‌یابد. مثنوی برای این افراد، دریچه‌ای به جهان‌های متعالی است. اینان برای پاسخ به سؤالاتشان در عرفان، یافتن معنای زندگی و دغدغه‌های معنوی به دنبال مولانا می‌آیند.

درواقع تنها گروه آخر می‌توانند مطالب ارزشمند و گاه غامض مثنوی را درک کنند و به تجربه دریافته‌ام، اینان هستند که کلاس مثنوی را ادامه می‌دهند.

از سال ۱۳۸۸ تدریس مثنوی را در خانه موزه زیبای دکتر معین شروع کردم؛ خانه‌ای بزرگ که دو خانه را در خود داشت؛ خانه‌ای برای دکتر معین و دیگری خانه استاد امیر جواد، خالق موسیقی هزارستان، که از اقبال خوش، پدر همسر دکتر معین بود. با شهرداری هر دو خانه را خرید و هر دو خانه یکی شد و روح دو مرد بزرگ در یک خانه جای گرفت.

هنوز به آن اتاق آبی بزرگ که کلاس مثنوی ما در خانه موزه دکتر معین بود و کلاس‌هایی که در آن اتاق تاریخی برگزار می‌شد، فکر می‌کنم. اتاق آبی کلاس پنجره‌ای رو به درخت و حوض آبی زیبا، حیاط داشت و ما هم پنجره وجودمان را به منطق الطیر عطار، دغدغه‌های خیال‌پردازی حافظ می‌گشودیم. تمام آن سال‌ها، کلاس در آن اتاق و با پنجره باز رو به حیاط کوچک خانه برگزار شد. پنجره دیدار انسان با زندگی و طبیعت است و حیاط روح خانه؛ و ما در خانه زیبایی که متعلق به دکتر معین بود و در کنار خنده‌های از ته دل دوستان، کلاس مثنوی همراه با نوای موسیقی را برگزار می‌کردیم، دفترهای روح مولانا را در مثنوی ورق می‌زدیم و با جان می‌خواندیم.

خانه دکتر معین، مکان پرداختن به روح و جان بود. از یک سو چشم‌ها به ملاقات زیبایی خانه می‌رفت و از سوی دیگر نگاه به سمت سازهای موسیقی

کشانده می شد که حدیث عشق می گفتند. دیوارهای خانه که روزی نظاره گر قلم به دست گرفتن دکتر معین به هنگام نوشتن لغتنامه بودند، حال میزبان نوای ساز مثنوی و شعر شده بودند.

پس از شانزده سال تدریس مثنوی و بودن با اندیشه های مولانا، امروز با اطمینان می توانم بگویم، در حضور مولانا بود که من پاسخ پرسش هایم را یافتم. در این سال ها اگرچه قایق کوچک وجودم به صخره های بلند اندیشه های مولانا اسباب می کرد و شنا در عرصه بیکران آن روح بزرگ از من کوچک ساخته نبود، اما پس از سال ها جست و جو در آغوش مولانا، آرامش خود را یافته بودم.

دختری که از نوجوانی با موج سهمناک پرسش ها و کلنجارهای فکری به کتاب ها روی آورد و مطالعه آثار فلسفی دغدغه اش بود، دانشجوی فلسفه شد و در اندیشه های نیچه، سارتر، مارکس و مایدگر نتوانست خود را بیابد. در آثار سینمایی برسون و تارکوفسکی خود را گم گشته و در مطالعه دین های جهان از تانو تا شینتو خود را غرق کرد و پاسخ یافت، اما در وجود این پیر مهربان با روایت دیگری از دین، انسان و خدا آشنا شد و دردهایش آرام گرفت. نمی دانم شوریدگی و مستی مولانا را با چه می شد قیاس کرد، وقتی می گوید:

خانه دل باز کبوتر گرفت / مشغله و بقریقو در گرفت

خالق ارواح ز آب و ز گل / آینه ای کرد و برابر گرفت

(دیوان شمس / ۵۱۵)

رستاخیزی در وجود او بود که هنوز بعد از قرن ها هر که غزلیات او را می خواند، چه اهل عرفان باشد و یا در طریقی دیگر، در عشق او سهم می شود. درباره این عشق سخن گفتن سخت است، از روحی که بی قرار، هنوز ما را با خواندن مثنوی معنوی غرقه خود می سازد و در زندگی، مرگ و آن گاه

زمانی دراز پس از کوچ خود از این دیار خاکی، در این قرن هنوز در دل‌های ما می‌زید.

افلاکی درباره روز مرگ مولانا چنین می‌نویسد:

«بعد از آنکه جنازه حضرت مولانا جلال‌الدین را بیرون آوردند، کافه اکابر و اصاغر سر باز کرده بودند و تمامت زنان و اطفال حاضر گشته، رستخیزی برخاسته بود که رستخیز قیامت کبری را مانستی. همگان گریان و نعره زنان می‌رفتند... آیات می‌خواندند و نوحه‌ها می‌کردند و مسلمانان به زخم چوب و ضرب کرب شمشیر دفع ایشان نمیتوانستند کردن و فتنه عظیم برخاسته بود.»<sup>۲</sup>

در پایان باید بگویم این کتاب حاصل زحمات ناشر عزیز و ویراستاران محترم در نشر ایش است که بار قدردان ایشان‌ام. اگر نکته‌های دلسوزانه ناشر محترم، خانم دکتر زهره ایشی‌زاد و بازیینی همکارشان، خانم دکتر مهدیه جوادی نبود، این کتاب به صورت نسخه امروزی در نمی‌آمد. از خانم کوثر راه‌دان نیز بابت ویراستاری کتاب، دقت و همراهی‌شان سپاسگزارم.

مراغریبیان لواسانی

بهار ۱۴۰۳

۲. افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب‌العارفین، به تصحیح تحسین یازیجی، با مقدمه توفیق

سیحانی، ج ۲، تهران: دوستان، ۱۳۹۶، ص ۵۹۱.